

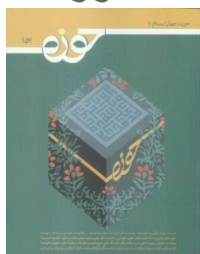
نشریه:

شماره: ۹۴

کد مقاله: ۲۴۶۱۴

تاریخ مقاله: Tuesday, October ۲۶, ۱۹۹۹

حوزه



امام و روشنفکران

بخش نخست

در ادبیات سیاسی - اجتماعی ما روشنفکر معنای ویژه ای دارد. این معنی تا حدودی وامدار دگرگونیها و رویدادهای سیاسی یکصدسال اخیر بویژه از مشروطه به بعد و تا حدودی نیز ناظر به رویدادهای جهانی بویژه از رنسانس به این سوست.

در این میان دوره رنسانس از آن رو که خود زادگاه و خاستگاه بسیاری از دگرگونیهای عصر جدید اروپا است اهمیت بیش تری دارد. کم پیش می آید که انسانی یا جامعه ای در طول حیات خود احساس کند که تولد دوباره ای یافته و یا در شرف تجربه حیاتی نوین است. اما اروپای سده پانزدهم و شانزدهم چنین احساسی داشت.

به راستی چرا؟ بی گمان بخش مهمی از این احساس دستاورد رویدادهایی بود که در قرون وسطی بر انسان غربی رفته بود. این احساس را حتی متالین مسیحی نیز به گونه ای درک کرده بودند.

هم تجربه قرون وسطی برای آنان تجربه روشن و در خور درکی بود و هم آینده برای آنان تا حدودی در همین زمان درخور پیش بینی بود. آخرین رویدادهای قرون وسطی ضرب آهنگ پدیده ها و کابوسهای جدی تری را در ذهن آنان تداعی می کرد.

یعنی در میانه های سده شانزدهم در میان اصحاب کلیسا فرقه ای پدید آمد که در گفت و گوهای اجتماعی و دینی پیروان آن را ژروئیها (Jesuit) (یا یسوعیان نامیدند. آنان ایمان گرایانی مال اندیش بودند که به زیرکی دریافته بودند که امواج جدیدی در راه است امواجی که باید در برابر هجوم سیل آسای آن موضع درخور و عاقلانه گرفت. علوم جدید در راه بودند و با خود چالشها و پرسشهایی در باب انسان جهان و دین همراه داشتند. این تازه یک پرده از کابوسی بود که مدتها ذهن آنان را برآشفته بود کابوسی که در جای دیگر تعبیرخود را پیشاپیش یافته بود. تجربه یک هزاره نزاع عقل

و دین بدانان آموخته بود که پیشروی به سوی دستاوردهای جدید انسانی همواره مشکلات جدیدتری نیز برای ایمان و ودینداری به وجود می آورد.

بدین گونه آنان به منظور آمادگی برای چنین وضعیتی خود به استقبال آن رفتند. مدرسه هایی تشکیل دادند که در آنها زبان لاتین ریاضیات منطق علوم جدید و معارف دینی همراه با هم آموزش داده می شد. در واقع سیاست آنان سیاست پیشگیری بود. به گمان آنان اگر گوهر علوم جدید در صدف ایمان گرایی پرورش یابد هرگز ره آوردهای علمی به ستیز در برابر دین برنخواهند خاست. این اعتقاد از آن جهت درست بود که بی گمان معدل علم و دین در ذهن اندیشه ورز دیندار با معدل این دو در ذهن اندیشه ورز بی اعتقاد متفاوت است لیکن از سوی دیگر علم به عنوان پدیده ای که هویتی جمعی دارد فراتر از شخصیت این یا آن دانشمند قرار می گیرد و خواه ناخواه پیامدهای ویژه خود را دارد.

پرده دیگر این رویداد اندیشه و ایده انسان باوری بود. در آموزه های قرون وسطی آن قدر خدا در برابر انسان بزرگ شده بود که دیگر از انسان حتی شبحی نیز دیده نمی شد. اندیشه انسان محوری در دوره رنسانس بیش از آن که یک ایده مستقل و مبتکرانه باشد بیش تر دستاورد دیالکتیکی آن آموزه ها و بازتاب جدی در برابر فراموش کردن وجود انسان بود. درست است که بسیاری از انسان گرایان آن دوره هیچ نسبت و علقه ای با دین نداشتند اما در برابر پاره ای دیگر نه تنها هیچ دشمنی با دین نداشتند بلکه از روی اتفراق مومنانی ارتدوکس و سخت کیش نیز به شمار می آمدند که تنها با کلیسا به عنوان یک نماد دینی - این مبانی ناسازگاری تام داشتند - جنبش نوپیدای اومانیزم در این دوره پیروانی دیندار داشت و در مراحل بعد بود که این پیروان دین خود را از کف دادند و یا دست کم در برابر مذهب رسمی و آموزشهای آن موضعی نه چندان مساعد نشان دادند.

ان مردمان در سده هیجدهم بعد از استقرار و رشد تجربه انسان باوری و توفیق علوم تجربی جدید احساس کردند در عالم روشنایی تازه ای یافته اند و با این احساس دوره ای را آغاز کردند که آن را عصر روشنگری (یا روشنایی) نامیده اند. روشنفکری در چنین فضایی و در چنین دورانی متولد شد و آیین آن پارادایم و الگوی پذیرفته اندیشه ورزان گردید. در کشور ما نیز واژه روشنفکر یا همان منورالفکر از میانه های سده سیزدهم هجری (دوره قاجار) وارد ادبیات سیاسی - اجتماعی جامعه شد؛ یعنی درست زمانی که ایران بدترین شرایط اجتماعی خود را سپری می ساخت.

منورالفکرها بیش تر کسانی بودند که از یک سو به واسطه پیوندهایی که با غرب داشتند شاهد دگرگونیهای چشمگیر در آن دیار بودند و از سوی دیگر عقب ماندگی و نابسامانی کشور خود را می دیدند و این تفاوت و فاصله ژرف را به تجزیه و تحلیل فرهنگها باز می گرداندند. نتیجه تحلیل آنان به طور معمول به بزرگداشت عناصر فرهنگ اروپایی و پست شماری فرهنگ وطنی می انجامید. تعریف و احترام نسبت به خردگرایی غربی دین معتدل و

همراه با تساهل (وحتی بی دینی) نقادی سنتهای عرفی و دینی و دوری از آنها هم علاقه مندی به ادبیات و هنر این جهانی جست وجوی بیش تر حقوق و آزادیهای انسانی و خلاصه هرچه که در فرهنگ سکولار اروپایی به عنوان نرم افزار پیشرفت و ترقی و یا به عنوان دستاورد آن تلقی می شد. کسانی چون آخوندزاده ملکم خان طالبوت میرزا آقاخان کرمانی و عده دیگری پیش و پس از آنان از جمله کسانی بودند که منادیان این اندیشه در زمان خود بودند البته با تفاوتهای چندی که در میان آنان وجود داشت. شماری شیفته و دلپاخته کامل غرب بودند و شماری نیز هم گیرنده و هم نقد کننده از غرب. در هر حال موج روشنفکری و نواندیشی در کشور ما در فضایی بسیار آشفته و نابسامان پدید آمد و روشنفکران آن دوران اعتبار اندیشه های خود را از تاریکی و نابسامانی اوضاع و احوال جامعه خودوام می گرفتند.

بدین گونه چون از این گرداب هلاکت باید بیرون شد پس راه حل نیز همان بود که آنان ارائه می کردند! البته کم ترین ویژگی روشنفکران در هر جامعه شناخت بیماریها و عفونتهای اجتماعی است که در این قسمت بیش تر موفقند اما آیا آنان در تجویز و ارائه راه حل برای جامعه خود نیز توفیق یافته اند؟ این موضوعی است که با مطالعه و ژرف اندیشی اوراق تاریخ بایستی به داوری در مورد آن پرداخت.

باری روشنفکری در کشورما. در چنین فضایی بارور می گردد و غنای معنایی می یابد معنایی که البته خالی از ابهام و ایهام نیز نیست و به واسطه همین ابهام است که هنوز هم بازار مباحثه در این مورد از رونق نیفتاده. لیکن در این مجال برآنیم که نخست تعریف و ذهنیت حضرت امام (ره) را از این واژه مورد بررسی قرار دهیم و در مرتبه بعد موضع آن بزرگوار را در برابر روشنفکران به دیده تامل بنگریم:

تصویر امام از روشنفکران

روشنفکر و روشنفکری در سخنان امام معنایی بسیار روشن و دور از پیچیدگیهای معمول دارد. مفهوم سازی اجتماعی ایشان چونان مفهوم سازی پیامبران ساده و بی پیرایه است. پیامبران هیچ گاه با اصطلاحات فلاسفه با مردم به گفت و گونی پرداختند و هیچ گاه ابهام و ایهام در گفتمانهای سیاسی - اجتماعی فضای پیام رسانی آنان را مه آلود نمی ساخت. امام نیز به همین گونه سخن می راند و بر همین مبنی ساده ترین تعبیرها و مفهوم ترین آنها را الگوی گفت و گوی خویش قرار می داد.

ایشان در بیش تر سخنان خود از واژه روشنفکر همان را اراده می کند که نوع مردم از واژه یاد شده فهم می کنند؛ یعنی: (قشر تحصیلکرده و دانشگاهی) (کسانی که با علوم جدید آشنا هستند) (متفکران جامعه) (صاحبان قلم و نویسندگان) و خلاصه گروه فرهیخته ای که اندیشه عمل و قلم آنان در رویدادهای اساسی جامعه نقش بسیار کارآمدی می تواند داشته باشد.

گفته های بسیاری از امام بیانگر چنین معنایی است از جمله:

(من امیدوارم که جوانهای ما اساتید دانشگاه ما همه نویسندگان ما روشنفکرهای ما هم بیدار بشوند... آن دسته از نویسندگان ما و روشنفکرها از اساتید دانشگاه از معلمین...۱)

(... از هم جدا کردند قشرهای ملت را از هم جدا کردند روحانیون را از روشنفکران از طبقات متفکر جدا کردند... روحانیون را در نظر شما طبقه نویسندگان و متفکر طوری قلمداد کردند که حاضر نبودید از آنها یادی بکنید...۲)

(... باید این طبقه روشنفکر و این طبقه ای که - عرض می کنم که - کارآموز هستند خودشان را اصلاح بکنند...۳)

(... با اختلافاتی که پیدا بشود و اشخاص روشنفکر اشخاص صاحب قلم اشخاص صاحب اطلاع و فکر اینها دنبالش را می گیرند که قلم ها را بر می دارند هر چه دلشان می خواهد می نویسند و...۴)

با این حال دامنه روشنفکران از دیدگاه امام بسیار گونه گونه است. دست کم آنان را به گروههایی چند می توان تقسیم کرد:

۱. روشنفکر متعهد:

روشنفکر متعهد کسی است که با برخورداری از دانشهای دانشگاهی و نیز با این که امواج علوم تجربی جدید را پشت سرگذاشته هنوز انگیزه ها و دل نگرانیهای دینی خود را به کلی کنار نگذاشته است. شعور دانشگاهی وی در برابر شعائر ایمانی اش نایستاده و بخش مدرن اندیشه او فتوا به نابودی اندیشه سنتی اش نداده است.

همان طور که می دانیم در نزاعها و کشمکشهای پس از انقلاب یکی از مهم ترین بحثهای مطرح در جامعه اندیشه ورز ما مساله روشنفکری و نسبت آن با دینداری و در اساس با تعهد دینی بود و بسیار بوده اند و هستند کسانی که به خاطر اثرپذیرفتن از بحثهای روشنفکری در غرب حکم به جدایی کامل میان این دو مقوله می دهند و در اصل روشنفکری را فرزند لائیسزم و سکولاریزم می دانند و جدایی آن را از اندیشه و انگیزه مذهبی یکی از پیامدها و دستاوردهای جدایی ناپذیر این مهم می شمارند. اما روشن بینی و عملکرد بسیاری از اندیشه وران دین باور از گذشته های دور تاکنون نشان داده است که روشنفکر با هر تعریف مثبت و سازنده ای از آن جمع ناشدنی با گرایشهای دینی نیست و از مزرحه دینداری نیز می توان اندیشه انتقادی و نواندیشی برداشت کرد.

امام پیر روشن ضمیری از همین تبار بود. امام نمونه برجسته ای از این روشنفکران متعهد را استاد مطهری می داند و در پیام معروف خود به مناسبت سالگرد شهادت وی به همه متفکران و

روشنفکران متعهد سفارش می کند: از آثار آن مرحوم استفاده کامل بکنند.

(من به دانشجویان و طبقه روشنفکران متعهد توصیه می کنم که کتابهای این استاد عزیز را نگذارند با دسیسه های غیراسلامی فراموش شود.)^۵

۲. روشن فکر خودباخته:

امام از جمله کسانی بود که سخت به هویت ملی و مذهبی قوم خود توجه داشت. منادی خودنگری و خودیابی بود و از آنان که در بنای خودباوری این قوم تزلزل و تردید می افکندند سخت رنجور و دردمند بود. او که تمامی وجودش تلاوت و تکرار عزت و سرافرازی ملت خویش بود نمی توانست فرهنگ باختگان وطنی را که با اندک نسیم جلوه دین و دولت خود را با کالای دگراندیشی غرب مبادله کرده بودند برتابد.

افزون بر آن ایشان علت بسیاری از نابسامانیهای جامعه های شرقی را در همین وابستگی فکری و روحی روشنفکران و تحصیل کردگان آن دیار به غرب می دانست و در برابر مسیر اصلاح را جز در بازگشت به هویت خویشتن و خودباوری ترسیم نمی کرد:

(غرب در نظر يك قشری از این ملت جلوه کرده است که گمان می کنند غیر از غرب هیچ خبری در هیچ جا نیست و این وابستگی فکری و وابستگی عقلی و وابستگی مغزی به خارج منشا اکثر بدبختیهای ملتهاست... در هر امری پیش می آید از باب این که مغزهای آنهايي که در راس بودند به طوری بار آمده بوده است که از خودشان بلکه منصرف و قبله شان غرب شده بود. یکی از روشنفکرهاشان متفکرین شان به اصطلاح گفته بود که: ما تا همه چیزمان را انگلیسی نکنیم نمی توانیم يك رشدی بکنیم.)^۶

امام در ادامه راه اصلاح را چنین تصویر می کند:

(در فرهنگ هم باید خودتان را پیدا کنید... این گمشده خودتان را پیدا کنید. گمشده شما خودتان هستید. شرق خودش را گم کرده و شرق باید خودش را پیدا بکند.)^۷

امام این گروه از روشنفکران خودباخته را به دو دسته تقسیم می کنند:

الف. روشنفکران غافل یا فریب خورده: آن ساده باورانی که دل به جلوه های ظاهری تمدن غرب باخته اند و بیرون شون قوم خود از نابسامانیها را در تقلید کورکورانه از آن تمدن می دانند غافل از آن که همین غرب قرنهایست با چپاول و استعمار ملت های دیگر را به سوی شوم بختی و نابسامانی کشانده است و استعداد و سرمایه ملت های دیگر را هزینه پیشرفت و ترقی خود کرده است.

(نویسنده های ما بعضی از روشنفکرهای ما بعضی از اشخاص که تحصیل کرده هستند اینها هم یا این است که واقعا از حرفها و تبلیغاتی که در ظرف پنجاه سال اخیر یاد شده است گول خوردند و غفلت دارند... و یا بعضی از آنها با علم و اطلاع به این که مساله این طوری است دامن به آن می زنند...۸)

یا می گوید:

(... اساتید دانشگاه ما همه نویسندگان ما روشنفکرهای ما همه بیدار بشوند متوجه بشوند که غفلتها شده است تا حالا اغفالها ما را کردند مغزهای ما را عوض کردند... باید فکر این معنی باشید که ما خودمان انسانیم خودمان فرهنگ داریم ما خودمان می توانیم تعلیم و تربیت کنیم و می توانیم کار انجام دهیم.)۹

ب. روشنفکران مزدور و ستیزه گر: دسته دوم از روشنفکران وابسته کسانی هستند که امام آنان را افرادی با نیت و هدفهای آلوده می داند. کسانی که در مرتبه های وابستگی به از خود بیگانگی و سرسپردگی کامل رسیده اند و به همین دلیل هیچ گاه منافع و مصالح ملت خود را نمی جویند و حتی در مسیر خودیابی و اصلاح قوم خویش بازدارنده های جدی پدید می آورند.

امام به شدت به این دسته بدبین است و در سخنرانیهای گوناگون از آنان به عنوان اصلی ترین بازدارندگان اصلاحات یاد می کند:

(... همان طور که شما می دانید ما مبتلا به يك طایفه روشنفکر هستیم که هر اصلاحی در کشور می خواهد بشود نمی گذارند. در گذشته شاه نمی گذاشت حالا اینها.)۱۰

یا می گوید:

(باید این طبقه روشنفکر و این طبقه ای که - عرض می کنم که - کارآمد هستند خودشان را اصلاح بکنند. این... مردم زود سالم می شوند و دست نخورده اند. اینها ما هر چه داریم از این طبقه که ادعا می کنند: ما روشنفکریم و ما حقوقدانیم و... و اینها ما هر چه داریم از اینها داریم صدمه می خوریم...۱۱)

امام یگانگی و همدلی گروه های گوناگون ملت را یکی از ارکان اصلی پیروزی و همارگی انقلاب می دانست و یکی از نقشهای بسیار زشت این دسته از روشنفکران را در بر هم زدن یکپارچگی همدلی و همراهی مردم می شمرد:

(... با اختلافاتی که پیدا بشود و اشخاص روشنفکر اشخاص صاحب قلم اشخاص صاحب اطلاع و فکر اینها دنبالش را می گیرند که قلم ها را برمی دارند هر چه دلشان می خواهد می نویسند و موجب تشتت می شوند... و ایجاد اختلاف می کنند.)۱۲

۳. روشنفکران بی تفاوت:

دسته دیگری از روشنفکران هستند که از صحنه های مبارزه همواره کنار نشسته اند و تنها در میدان برداشت محصول حضور آنان را

احساس می کنیم آن هم با يك انبان پر از ادعا و خواسته های سیاسی و اجتماعی. کسانی که فصلهای گرم مبارزه را در ییلاق غرب به سربرده اند و در تابستان آرامش برای برداشت محصول ردای وطن پرستی تن کرده اند.

امام از آنان چنین یاد می کند:

(... این ملت اینقدر خون داده است. اینقدر زحمت کشیده است. شما آن کنارها نشستید تماشا کردید. مثل بسیاری از روشنفکرها آن کنار نشستند تماشا کردند.

این جوانهای ما... ریختند و کارها را انجام دادند. حالا که کارها را انجام دادند اینها از آن طرف مرزها راه افتاده اند و آمده اند این جا و با تذکره های نمی دانم درست یا غیر درست. ایرانی اند اما بیرون بودند اینها بسیارشان. حالا آمده اند این جا و می خواهند باز اخلاص بکنند.) ۱۳

آری به گفته امام اینها ایرانی اند اما بیرونی اند. شناسنامه وطنی دارند؛ اما هویت دیگری را پذیرفته اند. به همین دلیل سالیان سال در برابر اندوه و رنجهای وطنی سکوت کرده اند. ایرانی اند اما بیرونی اند!

جدایی روشنفکران از روحانیت

از جمله مقوله ها و گزاره های بسیار پراهمیت در روشنگری دیدگاههای امام در باب روشنفکری مقوله بستگی و پیوند روحانیت و روشنفکران است. این بستگی و پیوند از دیدگاه ایشان هم در پیدایش طبقه روشنفکران کارا و اثرگذار بوده است و هم در سرنوشت نهایی این دو.

بستگی و پیوند این دو طبقه در غرب نیز از گذشته های بسیار دور تاکنون رخدادهای بسیار سرنوشت سازی را پدید آورده است. تاریخ نویسان هزاره (قرون وسطی) را به سه دوره تقسیم می کنند که واپسین دوره آن را دوره اسکولاستیک یا همان دوره مدرسی می نامند. علت این نامگذاری از آن رو است که بیش تر دانشگاههای بزرگ اروپا در این زمان تاسیس یافته اند. دانشگاه پاریس آکسفورد و کمبریج در حدود ۱۲۰۰م. هایدلبرگ سال ۱۳۸۶م. کولونی ۱۳۸۹م. مارفورت ۱۳۹۲م. لوون ۱۴۲۵م. و لایپزیک ۱۴۰۹م. از این جمله اند. ۱۴

نکته درخور درنگ این است که: تمامی دانشگاههای یاد شده به دست روحانیان و کشیشان کلیسا تاسیس و اداره می شدند. بنابراین در این زمان در عمل جدایی میان مدارس علمیه و دانشگاهها وجود نداشت. دانشگاهها در دنیای جدید غرب مرکز تحصیل دانش و علوم بشری به شمار می آیند و مدارس علمیه پایگاه آموزش علوم دینی.

یگانگی این دو مرکز در دوره اسکولاستیک زمینه های گوناگون داشت. شاید مهم ترین آنها این عامل بود که در اساس جریان

تولید و توالد علمی و نیز جریان فرهنگ سازی تنها در دست متولیان کلیسا بود.

از یاد نمی بریم که اروپا دوره ای پیش از این دوره را تجربه کرده بود که آن را عصر ظلمت نامیده اند (۱۰۰۰ - ۱۶۰۰ م). عصر ظلمت دوره ای است که از قرن ششم میلادی با تعطیل مدارس و مراکز فرهنگی آتن به فرمان یوستن نیاتوس (Justinian) (امپراتور مسیحی رم شرقی آغاز می شود و تا اواخر سده دهم میلادی ادامه می یابد.

این فرمان سبب می گردد که بیش تر مراکز علمی در اروپا از رونق بیفتند آموزش فلسفه و علوم تجربی به کلی از گردونه زندگی علمی بر کنار شود و سواد و فرهنگ و فرزانی کیمیایی نادر و کمیاب گردد. جالب توجه این است که در این دوره باز هم صاحبان کلیسا (بویژه صومعه های سرزمین ایرلند) هستند که شعله کم فروغ دانش و فرزانی را با سختی همچنان روشن نگاه می دارند تا این دوره فترت و خمودی سپری گردد.

کشیشان و روحانیان دوره مدرسی وارث چنین وضعیتی هستند. بی شک پیشتیبانی آنان از جریان علم و فرهنگ در عصر ظلمت در این که آنان بتوانند در دوره مدرسی نیز تنها متولیان مراکز علمی تا دوره رنسانس باشند اثرگذار بوده است.

اما با شروع دوره رنسانس کم کم تولید دانش و فرهنگ از قلمرو کلیسا و کشیشان خارج می شود و اندک اندک حوزه های علوم دینی مسیحیت از حوزه های تحصیل علوم غیردینی فاصله می گیرند هر چند صاحبان کلیسا تا آنجا که فضای جدید اجازه می دهد در حفظ قدرت و سیطره خود بر مراکز تولید فرهنگ می کوشیدند لیکن این کوششها نیز به فرجامی نمی رسد و نتیجه تمامی این دگردیسیها تولد انسان دیگری است که می خواهد از هر نوع سیطره دین (چه نظری و چه عملی) بر حوزه های علم فلسفه سیاست هنر و... بکاهد. انسانی که ما امروزه او را انسان سکولار می نامیم انسان سکولار فرزند دوره رنسانس و عصر جدید اروپاست و دوره رنسانس خود بازتابی علیه قرون وسطی.

امروزه در همان مدارس علمیه اروپایی (دانشگاههای دوره اسکولاستیک) که در قرنهای ۱۳ و ۱۴ به دست کشیشان بنیان شده بود کسانی متولی و متکفل دانش و فرهنگ هستند که به هیچ روی این مقوله را بر قائمه های دین استوار نمی کنند و جدایی و ناسازواری آنان با دین از اصول موضوعه دانشوری و دانشمندی به شمار می آید و دانشگاههای عصر جدید در واقع از دستاوردهای چنین نگرشی به علم و دانش است.

در تاریخ نواندیشی کشور ما نیز از يك دوره به بعد کم کم فاصله گرفتن مراکز تحصیل علوم جدید و حوزه های علمیه از یکدیگر را شاهد هستیم. تاسیس نخستین مدرسه های جدید در واپسین سالهای دوره قاجار و فرستادن گروهی از جوانان ایرانی برای تحصیل علوم جدید به کشورهای اروپایی طلیعه این حرکت بود.

پس از آن دانشگاه تهران در زمان رضاشاه بنیان نهاده شد و کم کم مدرسه های جدید و دانشگاهها از حوزه های علوم دینی بیش تر فاصله گرفتند و در عمل در جامعه ما نیز دو مرکز موثر بر فرهنگ و سرنوشت جامعه که مستقل از یکدیگر عمل می کنند پدید آمد. امام در بینش اجتماعی خویش وجود این دو مرکز و نیاز جامعه بدانان را به رسمیت می شناسد.

با این که از مجموع سخنان ایشان به دست می آید از جدایی این دو مرکز بسیار دل نگران بود؛ اما هیچ گاه خواستار درهم آمیختگی یکی را در دیگری نبود و این نکته را هیچ گاه به زبان نیاورد.

از چنین برخوردی به دست می آید که امام جریان پیدایش این دو کانون را یک فرآیند به طور کامل طبیعی می داند و یا دست کم در مورد زمینه جدایی این دو کانون سکوت می کند. با این حال وی معتقد به رویارویی حوزه و دانشگاه نیست و باورها و اختلافها و جداییهایی که بعدها در میان این دو نهاد به وجود آمده است یک جریان طبیعی را نپیموده است. در منظومه سیاسی امام تئوری توطئه برخلاف طعنها و تریدهایی که امروزه از سوی شماری از روشنفکران دگراندیش بر آن رفته است جایگاه بسیار ویژه و ممتازی دارد. در اصل رهبران سیاسی هر کشوری که تجربه عملی مبارزه های طولانی با بیگانگان و دست نشانندگان آنان را دارند نمی توانند وجود دستهای ناپیدای فتنه گر را تنها یک توهم سیاسی که محصول ناکارآمدی عقل سیاسی است بدانند. امام به روشنی چنین دیدگاهی را دنبال می کند. با درنگ در آرا و موضع گیریهای سیاسی ایشان به طور کامل روشن می شود که چند موضوع به عنوان هدفهای بلند راهبردی از اهمیت چشمگیری برخوردار است که شاید سرلوحه تمامیت آنها مساله (وحدت) باشد. توجه امام به این مقوله هر بیننده و مخاطبی را به این اندیشه وا می دارد که امام به جد تاریخ سیاسی کشورها را مطالعه کرده و راز و رمز شکست ملتها را در جنبشها و حرکتهای خرد و کلان شان نبود انسجام و وفاق ملی می داند و بدین سان می توان مقوله وحدت را به عنوان بالاترین ضامن پیروزی مبارزات ترجیح بند مواضع ایشان دانست.

(وحدت) همیشه نیکوست و بر هم خوردن وحدت همیشه خوشایند دشمنان. البته پدیدآوردن اختلاف و برهم زدن وحدت بدون کمک عوامل و زمینه های درونی امکان پذیر نیست لیکن بالا گرفتن اختلافها و تبدیل و تحویل وضعیت به یک موقعیت به طور کامل بحرانی و غیرقابل بازگشت به طور معمول به دست فتنه گران بیرونی انجام می گیرد.

این وحدت مرتبه ها و نمونه های بسیار دارد که یکی از مهم ترین آن نمونه ها وحدت گروههای فرهنگ ساز جامعه است؛ یعنی همان گروههایی که نرم افزار حرکتها و راه و روش زندگی فردی و اجتماعی مردمان را فراهم می سازند. به اعتقاد امام روحانیان و روشنفکران جامعه دو طبقه بارز هستند و یگانگی و همدلی و همراهی آنان سبب سعادت و پیشرفت جامعه و جدایی و دشمنی میان

آنان سبب سستی و فتور در پیشرفت و تعالی ملت خواهد بود؛ یعنی همان چیزی که خوشایند دشمنان و فتنه گران است:

(اگر يك دانشگاه صحيح ما داشته باشیم يا يك جبهه روحانی به تمام معنی روحانی داشته باشیم نخواهد اجازه داد به اجانب که همه حیثیت يك مملکت را از بین ببرند. از این جهت چون این دو جبهه را آنها برای خودشان خطر می دانستند حمله شان به این دو جبهه بود منتهی فرم حمله شان فرق داشت... نقشه این بود که ملت جدا بشود از این دو قشری که از آنها کار می آمد. بین خود این دو تا هم جدایی انداختند به طوری که روحانیون بدبین بودند به دانشگاهها دانشگاهها بدبین بودند به روحانیون و این نقشه ای بود برای این که این قشرهای موثر را از هم جدا بکنند و همه را از ملت جدا بکنند تا نتوانند اینها کاری انجام بدهند و آنها بهره برداری خودشان را از این کشور بکنند.) ۱۵

امام یکی از برکتهای بسیار مهم این انقلاب را این می داند که همه گروههای ملت بویژه این دو گروه کارآمد را به یکدیگر نزدیک کرد و زمینه های وحدت آنان را با یکدیگر فراهم ساخت و باز از هدفهای شوم دشمنان این می داند که به اشکال گوناگون می خواهد به این وحدت آسیب برساند.

(در این نهضت یکی از برکات این نهضت این بود که این قشرها را به هم نزدیک کرد. قشر دانشگاهی با قشر روحانی و طبقه جوان روحانی اینها باهم نزدیک شد. همکار شدند و همه به سایر طبقات مردم نزدیک شدند... این نزدیک شدن این قشرها به هم متحد شدن این قشرهایی که از هم جدا بودند با تایید خدای تبارک و تعالی و با این که همه مقصدشان يك مقصد الهی بود این سد عظیم که... ممکن نمی دانستند این سد شکسته شود این سد را شکست... حالا برای این ملت... يك نقشه دیگری دارند پیاده می کنند... حالا در صدد این برآمده اند که اینها را از هم جدا کنند.) ۱۶

امام و اندیشه اسلام منهای روحانیت

پیش از پیروزی انقلاب در میان پاره ای از روشنفکران ملی – مذهبی اندیشه ای وجود داشت که بر اساس آن هیچ جایگاه ویژه ای به روحانیت به عنوان حریم داران مکتب و دین ویژه نشده بود. گویا این روشنفکران از یاد برده بودند که سرمایه دینداری که آنان در کف دارند میراث و محصول رنجهای کسانی است که آنان امروز ارزش و بهای کار آنان را یکسره انکار می کنند. پس از پیروزی انقلاب نیز با وجود این که انقلاب نقش روحانیت را در حرکتهای و سرنوشت جامعه دینی برجسته تر ساخت با این حال همان مدعیان کمین کرده بودند که کاستیهای روحانیان را به رخ بکشند و جار بزنند تا آن که از استواری و توانایی نقش بکاهند.

اگر به اندیشه های امام بر گردیم می بینیم که ایشان با پی گیری تمام به این موضوع توجه دارد. از نظر امام پیوند میان امام و روحانیت يك پیوند ناگسستنی است و روحانیت در چند ضلعی

نگاهداری اسلام و تدین یکی از اضلاع و ارکان اصلی به شمار می آید. بدین لحاظ هر نوع لطمه و خدشه به چهره و جنبه خوشایند و کارآمد روحانیت لطمه به اسلام و اصل دین خواهد بود. به همین دلیل امام بارها در برابر روشنفکرانی که از اندیشه (اسلام منهای روحانیت) دفاع می کردند موضع می گرفت و با کمترین بهانه به گونه ای روشن دیدگاه آنان را مورد انتقاد قرار می داد. به اعتقاد امام اگر هر موجودی ابزار و تواناییهای دفاعی و سازوکارهای حفظ و پاسداری از خود را دارد در مورد اسلام روحانیان ژرف اندیش و آگاه افزون بر اصل اجتهاد مهم ترین رکن پایداری و پویایی اسلام و قلب و مغز سازوکارهای نیروهای نگهبانی کننده اند از قضا ایشان همین رکن را به شدت در خطر می دید. البته هم خطر درونی که در جایگاه های مختلف به آن اشاره کرده و هم خطر بیرونی که گاه از سوی دشمنان دانا و گاه از سوی دوستان نادان متوجه آن می شود:

(... من به تمام این جناحهایی که برای اسلام خدمت می کنند چه جناحهای روحانی که از اول تا به حال خدمت کرده و می کنند و چه جناحهای دیگر از سیاسیون و روشنفکران که به اسلام خدمت می کنند من به همه اینها علاقه دارم و از همه گلایه هم دارم. اما علاقه دارم: برای این که هر مسلمانی و هر انسانی نسبت به افراد و گروههایی که برای اسلام قلم و قلمو خدمت می کنند چاره ای ندارد جز این که به آنها علاقه داشته باشد... از طرفی از این گروه گلایه هم هست گلایه ارادتمندانه. اما از گروههای روشنفکر و دانشگاهی و محصلین جدید ایده‌م الله و آنان که خدمتگزار اسلامند که خداوند تاییدشان کند گلایه دارم برای آن که می بینم در بعضی از نوشته هایشان راجع به فقها و راجع به فقه اسلام راجع به علماء اسلام زیاده روی کرده اند حرفهایی زده اند که مناسب نبوده. البته غرض ندارند و من می دانم از روی سوءنیت حرف نمی زنند و مغرض نیستند می خواهند برای اسلام خدمت کنند لکن اطلاعاتشان کم است... ۱۷)

در ادامه همین فراز می گوید:

(... این طور نیست که شما خیال کنید و بگویید ما اسلام را می خواهیم اما ملا نمی خواهیم مگر اسلام بدون ملا می شود؟ مگر شما بدون ملا می توانید کاری انجام دهید؟ این ملاها هستند که جلو می افتند و کار انجام می دهند. اینها هستند که جانشان را فدا می کنند... گله من از روشنفکران که به اسلام خدمت می کنند خصوصا آقایانی که در خارج کشور هستند... در عین حال که به آنان علاقه دارم این است که: این جناح بزرگی را که ملت پشت سرش ایستاده کنار نزنید نباید خدمتهای علمای اسلام و آخوند جماعت را نادیده بگیرند و بگویند (ما اسلام منهای آخوند می خواهیم)... مثل این است که بگویید اسلامی را می خواهیم که سیاست نداشته باشد. بگویید ما اسلام را می خواهیم ملا نمی خواهیم این برخلاف عقل است... اسلام بی آخوند اصلا نمی شود... پیغمبر هم آخوند بود. پیغمبر اکرم (ص) یکی از آخوندهای بزرگ است. در راس همه علما رسول الله است. حضرت صادق (ع) هم یکی از علمای اسلام و در راس فقها می باشد.) ۱۸)

از این فراز بلند به روشنی به دست می آید که امام روحانیت را دنباله و ادامه دهنده حرکت انبیا و اولیا در بنیان نهادن و نگهداری از حریم دینداری می داند و همان گونه که نقش پیامبر(ص) و معصومان(ع) به عنوان ارکان مقوم دینداری غیر درخور انکار است نقش روحانیت نیز از نظر ایشان همان حکم را دارد. دقت نظر و ژرف بینی ایشان در شناساندن کسانی که پشتیبان اندیشه (اسلام منهای روحانیت) هستند بسیار درخور توجه است. مقایسه دو شعار:

(جدایی اسلام از روحانیت) و (جدایی دین از سیاست) در کلام ایشان و تعبیر این گفته در عملکرد بسیاری از دگراندیشان وطنی نشان داد که هر يك از شعارهای یاد شده در يك شبکه و منظومه گسترده اعتقادی پیامدهای ویژه خود را دارد. هر يك از اینها دیگری را به یاد می آورد و موجی است که تا دورترین نقطه فضای اعتقادی جامعه را آشفته نکند از حرکت باز نمی ایستد. این گونه شعارها را نیابستی به عنوان يك تك بیت منفرد در مجموعه اشعار روشنفکری به شمار آورد بلکه مصراعی است که تا پایان غزل همچنان به یادآورنده معانی تازه ای است. همان کسانی که از تز (اسلام منهای روحانیت) دفاع می کنند همانان هستند که اساسا پیرو جدایی دین از سیاست هستند و نیز دیگر اندیشه هایی که امروزه سکه رایج دگراندیشی است.

امام و دکتر شریعتی

دکتر شریعتی از جمله روشنفکران دینی است که در حیات فکری و اجتماعی جامعه ایرانی پیش و پس از انقلاب نقش درخوری بر عهده داشته است. گویا این نکته ای است که موافقان و مخالفان وی برآیند. البته شماری از علاقه مندان به دکتر نقش سازنده او را تا حد نقش احیاگرانی چون سید جمال و اقبال بالا می برند که این موضوع بایستی به کمک دلیلهای کافی مورد نقد تاریخی و اجتماعی قرار گیرد. شماری از مخالفان نیز با وارد کردن اتهامهایی به وی بر نقش غیرسازنده وی در سیر تکاملی اندیشه دینی معاصر پای می فشارند که این نیز سخت مورد درنگ و مناقشه است. همه اینها به دلیل این است که جامعه فرهنگی هنوز آن گونه که باید به ابزارهای سره از ناسره شناسی و نقادی عالمانه دست نیافته و محیط های فرهنگی ما همچنان از زیاده رویها و هیجانهای عوامانه آکنده اند.

باری به نظر می رسد دکتر به عنوان يك موضوع درخور بحث همچنان شادابی و تازگیهای خود را حفظ کرده است. جالب توجه این است که سالها این موضوع در زمان حیات امام مورد شکستن و استوار کردن این و آن قرار گرفت قبض و بسط هایی نیز در بزرگداشت وی در پاره ای هنگامها و در پاره ای هنگامهای دیگر پوشاندن شخصیت و نقش او رخ داد؛ اما با این حال کم تر اظهار نظر روشن و همگانی از سوی امام در این باب شنیده شد. همین امر به موافقان و مخالفان دکتر مجال می داد تا پرونده این موضوع را پایان یافته نبینند و همچنان باب گفت وگو درباره آن را گشوده بدانند.

اما به راستی موضع امام در برابر این موضوع چه بود؟ چرا ایشان در برابر موضوع چنین حساسی بیش تر موضع سکوت را اختیار کرد؟
گویا در این مورد تنها اظهار نظر روشن امام که شایستگی استناد دارد همان پاسخی است که ایشان پس از فوت دکتر در پاسخ به تلگرافهای گوناگونی که از گوشه و کنار جهان به عنوان تسلیت به ایشان رسیده بود ارائه داد این پاسخ خطاب به دکتر یزدی است که واسطه انتقال پیام ایشان به دانشجویان انجمنهای اسلامی در اروپا و آمریکا بود:

بسمه تعالی

جناب آقای یزدی ایده الله تعالی

پس از اهداء سلام تلگرافهای زیادی از اروپا و آمریکا از طرف اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمنهای اسلامی دانشجویان در آمریکا از بخشهای مختلف و از سایر برادران محترم مقیم خارج کشور ایده هم الله تعالی در فقد دکتر علی شریعتی واصل شد و چون جواب به تمام آنها از جهاتی میسر نیست و تفکیک صحیح نمی باشد از جناب عالی تقاضا دارم تشکر این جانب را به همه برادران محترم ایده هم الله تعالی ابلاغ نمائید. این جانب در این نفسهای آخر عمر امیدم به طبقه جوان عموما و دانشجویان خارج و داخل اعم از روحانی و غیره می باشد.

امید است دانشمندان و متفکران روشن ضمیر مزایای مکتب نجات بخش اسلام که کفیل سعادت همه جانبه بشر و هادی سبل خیر در دنیا و آخرت و حافظ استقلال و آزادی ملتها و مربی نفوس و مکمل نقیصه های نفسانی و روحانی و راهنمای زندگی انسانی است برای عموم بیان کند.

مطمئن باشند با عرضه اسلام به آن طور که هست و اصلاح ابهامها و کجرویها و انحرافها که به دست بدخواهان انجام یافته نفوس سالم بشر که از فطرت الله منحرف نشده و دستخوش اغراض باطله نگردیده یکسره بدان روی آورند و از برکات و انوار آن بهره مند شوند.

من به جوانان عزیز نوید پیروزی و نجات از دست دشمنان انسانیت و عمال سرسپرده آنها می دهم.

طبقه جوان روشن بین در خارج و داخل روابط خود را محکم و در زیر پرچم اسلام که تنها پرچم توحید است یک دل و یک صدا از حق انسانیت و انسانها دفاع کنند تا به خواست خداوند متعال دست اجانب از کشورهای اسلامی قطع شود و باید با کمال هوشیاری از عناصر مرموزی که درصدد تفرقه بین انجمنهای اسلامی است و مطمئنا از عمال اجانب هستند احتراز کنند و آنها را از جمع خود طرد نمایند.

واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا.
والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته
روح الله موسوی خمینی شعبان المعظم ۱۳۹۷

امام در واقع با این پیام بار دیگر بر موضع سکوت خود در باره شخصیت و افکار دکتر پای فشرده سکوتی که برابر قاعده معنای خاصی را تداعی می کرد. دلایلها و شرایط چنین پاسخی را آقای فردوسی پور که از مدتها پیش امام را در نجف همراهی می کرده است این گونه شرح می دهد:

(پس از درگذشت آقای دکتر شریعتی در ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۶ آقای دکتر یزدی به نجف اشرف آمد و مدت اقامتش ۱۲ روز به طول انجامید... در یکی از شبها دکتر یزدی عنوان کرد که: شما برای دکتر شریعتی هیچ کار نکردید!...

سوال شد: ما چه کاری می توانیم بکنیم؟

گفت: می توانید مجلس ختم بگذارید... تسلیت نامه ای بنویسید و مخابره کنید و... لذا شب بعد در منزل آقای فاضل فردوسی جلسه ای تشکیل شد و برادران شرکت کردند و در غیاب آقای یزدی تبادل نظر و رای گیری به عمل آمد و تصویب شد که این دو کار یعنی انعقاد مجلس و ترحیم و نوشتن تسلیت نامه را انجام دهیم مشروط بر آن که امام (س) منع نکنند.

همان شب تسلیت نامه را نوشتم و به نظر برخی از دوستان رسید که مورد پسند آنان واقع شد. بنا شد من خودم محضر امام (س) برسم و گزارش دهم و نظرشان را بگیرم... فردا صبح اول وقت از درب اندرون دق الباب کردم آقای حاج علی در را باز کرد. پرسیدم امام کجایند؟ گفت: بالای بام قدم می زنند. نوشته را دادم و گفتم: روی میز امام بگذار تا وقتی آمدند مطالعه بفرمایند و نتیجه را بعدا از شما می گیرم. به خانه برگشتم بلافاصله کسی در را کوبید. آقای حاج علی بود. گفت: امام فرمودند زود بیا.

بلادرنگ خدمتشان رسیدم. دیدم تسلیت نامه در مقابل ایشان روی میز کوچکی قرار دارد. نشستم. فرمودند: دکتر شریعتی خوب می نوشت و خوب بیان می کرد ولی اشتباهاتی داشت که ای کاش آن اشتباهات را نداشت... آن گاه فرمودند: آنچه در این تسلیت نامه نوشته اید مطلق است همه نوشته های او را تایید کرده اید و این دروغ است. اگر پرانتز باز کنید و برخی را استثناء کنید آبروی وی را برده اید! بنابراین چه داعی دارید این کار را بکنید؟) ۲۰

پس از این برخورد حضرت امام خود پاسخ نامه ای به کلیه پیامهای تسلیتی که به ایشان رسیده بود تنظیم می کند که در آن هیچ گونه اظهار نظر مثبت یا منفی در باب دکتر دیده نمی شود. البته شك نیست که امام دکتر را شخصیتی خدمتگزار و دارای نیت خیرخواهانه می دانست لیکن به خاطر این که اشتباههای دکتر از طرف برخی هواداران تندرو وی مورد سوء استفاده قرار نگیرد و نیز توده های مردم بویژه گروههای متفکر جامعه تحت تاثیر این اشتباهها واقع نشوند از تایید کلی دکتر چشم پوشیدند. در همین راستا سخنان مقام معظم رهبری در یکی از مصاحبه های خود در سال ۱۳۶۰ بسیار راهگشاست:

(به نظر من شریعتی برخلاف آنچه که همگان تصور می کنند يك چهره همچنان مظلوم است و این به دلیل طرفداران و مخالفان اوست؛ یعنی از شگفتیهای زمان و شاید از شگفتیهای شریعتی این است که هم طرفدارانش و هم مخالفانش نوعی همدستی با هم کرده اند تا این انسان دردمند و پرشور را ناشناخته نگهدارند و این ظلمی به اوست. مخالفان او به اشتباهات دکتر شریعتی تمسک می کنند و این موجب می شود که نقاط مثبتی که در او بود را نبینند. بی گمان شریعتی اشتباهاتی داشت و من هرگز ادعا نمی کنم که این اشتباهات کوچک بود؛ اما ادعا می کنم که در کنار آنچه که ما اشتباهات شریعتی می توانیم نام بگذاریم چهره شریعتی از برجستگیها و زیباییهایی هم برخوردار بود. پس ظلم است اگر به خاطر اشتباهات او برجستگیهای او را نبینیم. من فراموش نمی کنم که در اوج مبارزات که می توان گفت که مراحل پایانی قال وقیل های مربوط به شریعتی محسوب می شد امام در ضمن صحبتی بدون این که نام از کسی ببرند اشاره ای کردند به وضع شریعتی و مخالفتهایی که در اطراف او هست. نوار این سخن همان وقت از نجف آمد و در فرونشاندن آتش اختلافات موثر بود. در آن جا امام بدون این که اسم شریعتی را بیاورند این جور بیان کرده بودند: کسی را که خدماتی کرده (چیزی نزدیک به این مضمون) به خاطر چهار تا اشتباه در کتابهایش بکوبیم این صحیح نیست. این دقیقا نشان می داد موضع درست را در مقابل هر شخصیتی و نه تنها شخصیت دکتر شریعتی ممکن بود او اشتباهاتی بعضا در مسائل اصولی و بیانی تفکر اسلامی داشته باشد. مثل توحید یا نبوت و یا مسائل دیگر. اما این نباید موجب می شد که ما شریعتی را با همین نقاط منفی فقط بشناسیم. در او محسنات فراوانی هم وجود داشت که البته مجال نیست که الان من این محسنات را بگویم....) ۲۱

پی نوشتها:

۱. (صحیفه نور) مجموعه رهنمودهای امام خمینی ج ۱۰/۱۰۵ وزارت ارشاد.
۲. همان ج ۵/۱۰۰.
۳. همان ج ۸/۲۰۲.
۴. همان.
۵. همان ج ۱۲/۵۱.
۶. همان ج ۱۱/۱۸۳.
۷. همان.
۸. همان ج ۹/۲۵۸.
۹. همان ج ۱۰/۱۰۵.
۱۰. همان ج ۱۲/۹۰.
۱۱. همان ج ۸/۲۰۴.
۱۲. همان.
۱۳. همان ج ۷/۱۰۱.
۱۴. (مبانی و تاریخ فلسفه غرب) ر.ک هالینگ دیل ترجمه عبدالحسین آذرنگ/۱۲۳ کیهان.
۱۵. (صحیفه نور) ج ۷/۲۱۵.
۱۶. همان.

۱۷. (بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی) سید حمید روحانی
ج ۳/۲۵۹.
۱۸. همان/۲۶۱.
۱۹. (شریعتی در نگاه مطبوعات) ج ۱/۳۹۸.
۲۰. (همگام با خورشید) خاطرات حجه الاسلام فردوسی پور از
امام/۲۴۰ - ۲۳۸.
۲۱. شریعتی در مطبوعات ج ۱/۴۵۱.